



صادق هدایت، این غریب
دکتر حسین رجایی روانپزشک
www.foroghclinic.com

خیلی از هموطنانمان، موقعی که به کشورهای خارجی مسافرت می کنند، ممکن است در معرفی سرزمینشان در مانند و از اینکه با سماجت، عرب خطاب شوند، اندکی هم برنجند. در دنیای امروزی، بیشتر از اینکه دریا و کوه و محصول کشاورزی شناساننده ی کشورها باشند، مغزها هستند و همین است که از سرزمین حافظ و مولوی و شاملو بیشتر حرف بمیان می آید. اضافه کنید بر اینها، زادگاه صادق هدایت، نویسنده ی جهانی و پدید آورنده ی اثر کلاسیک سورئالیسم را در رمان "بوف کور".

اما این واقعیت چه بسا که بهمان اندازه که برای خوانندگان این سطور، غرور به همراه بیاورد، برای نگارنده، حاوی حزن تنها کشوری که صادق هدایت در آن غریب واقع شده است، ایران است، از تولد تا «و اندوهی عجیب نیز خواهد بود مرگ و حتی از مرگش تاکنون، که این دوره ی آخری را اگر به دو قسمت تقریباً مساوی هم تقسیم کنیم، باز هم در «غربت این نویسنده ی فرامرزی در سرزمین مادری اش، توفیری حاصل نمی کند

ظاهراً، در تمام دنیا، بعضی ها اینطوری اند؛ غریب متولد می شوند و می میرند و پس از مرگ نیز "عجیب" معرفی می شوند. و بدلائل زیادی که در اینجا، جای پرداختنش را نمی بینم، در ایران ما، این موضوع غلظت بیشتری دارد، خصوصاً در ایران امروز. و بی دلیل نیست که اولین و معروفترین جمله ی بوف کور این است:

«در زندگی زخمهایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا می خورد و می تراشد. این دردها را نمی شود به کسی اظهار کرد، چون عموماً عادت دارند که این دردهای باور نکردنی را جزء اتفاقات و پیش آمدهای نادر و عجیب بشمارند و اگر کسی بگوید یا بنویسد، مردم بر سبیل عقاید جاری و عقاید خودشان سعی می کنند آنرا با لیخند شکاک و تمسخرآمیز تلقی بکنند... آیا روزی به اسرار این اتفاقات ماوراء طبیعی، این انعکاس سایه ی روح که در «حالت اغماء و برزخ بین خواب و بیداری جلوه می کند، کسی پی خواهد برد

اندوه بارتر از تأسفی که ابراز داشتیم برای واقعیت دیگری هم که هم اکنون در حال انجام است، جای افسوس هست: معرفی صادق هدایت توسط یک روانپزشک. هر چند مفتخر هستم که مؤلف اثری متفاوت از سایر همکارانم در خصوص زندگی هدایت و تحلیل معروفترین و مهمترین اثری، "بوف کور" باشم، اما، شرمنده نیز از طرفی، چرا که این اثر به این زودی فرصت و جواز انتشار را نخواهد یافت و این غصه همچنان باقی خواهد ماند که چرا این روانپزشکان و روانشناسان ایرانی بوده اند که بطور عمده، آثار و زندگی هدایت را آن هم با نگاهی ساده انگار (دگما تیستی و جزءنگر

به نام آسیب شناسی روانی) وتازه با نوع سخت افزار آن (بررسی کرده اند؟ Reductionistic! به همین دلیل ساده، نباید از این موضوع: «اگر در یک عبارت بخواهم چرایی این موضوع را پاسخ بدهم، می گویم

تعجب کرد که سرزمین ما را با اسم چند نفری می شناسند که تعدادشان از عدد انگشتانمان تجاوز نمی کند و یکی از آنان چنین سروده است:

ایلهان را همه شربت ز گلاب است و شکر
قوت دانا همه از خون جگر میبینم...

اسب تازی شده مجروح به زیر پالان
«طوق زرین همه برگردن خر می بینم

به نظر می رسد که مهمترین چیزی که در زندگی صادق هدایت، خوراک روانپزشکان و روانشناسان گردیده است، تکرار اقدام به خودکشی و مرگ نویسنده در اثر خودکشی بوده که او را با عنوان بیمار عصبی روانی بر سر زبانها انداخته است و همگان و آن مدعیان از این واقعیت غافل مانده اند که هر خودکشی ای صرفاً علتی روانشناختی ندارد. بعضی از خودکشی ها بیشتر از علل روانی، حاوی نکته هایی فلسفی هستند و درمورد هدایت شاید حائز اهمیت ترین نکته، مسئله ای فلسفی است.

برمی آید. خودکشی در تمامی اخلاقیات Suicide مباد که فکرشود که این سطور در صدد مجاز کردن اخلاقی خودکشی

اجتماعی بشر مذموم شمرده شده است و از قتل نفس، غیر قابل تفکیک. اما این موضوع نباید باعث شود که به بهای حفظ اخلاق، واقعیت ها، قلب و وارونه جلوه داده شوند و تلاشهایی که از چنین انگیزه ای برخیزند به قیمت تحمیل آدمیان تمام خواهند شد و انسانها را برای خلق آثار فنا ناپذیر برنخواهند انگیخت. تا جایی که ذکر این نکته را در اینجا لازم دیدم که حتی گفته شده است که بزرگترین شاهکار هدایت نه آثارش) و نه بوف کور (که خودکشی وی بوده است.

در اولین داستان کوتاه زنده بگور صادق هدایت که به سال 1308 نوشته شده است، ماجرای مردی تحت عنوان "یادداشت های یک دیوانه به چشم می خورد." در این داستان، مردی با وسوسه های تکراری خودکشی، مقدار زیادی تریاک را ریزریز می کند و با قصد جدی هلاک ساختن خویش آنها را با وسواسی عجیب می خورد تا به حال اغما فرو می رود. او ذره ای هم فکر گشودن دوباره چشم به جهان هستی را نکرده است و می داند سمی که خورده است برای از پا انداختن یک فیل کفایت می کند. صبح روز بعد، با کمی احساس کسالت و سردرد، او از خواب بر می خیزد وبا شک و تردید به دنیا و خودش خیره می ماند.

به نظر می رسد که این وسوسه ی مودی و عجیب فلسفی تا روز آخر زندگی که نویسنده مثل آن راوی دیوانه با روحیه ای خوب و ظاهری بسیار آراسته و مرتب در 19 فروردین 1330 در 48 سالگی در شهر پاریس با استفاده از گاز خودکشی کرده است، برای لحظه ای، خود صادق هدایت را رها نکرده است.

برای اکثریت قریب به اتفاق آدمیان، امکان مرگ و زوال و نیستی، غصه ای بزرگ بهمراه می آورد و آنان دست به هر چیزی می برند تا از مرگ و پوسیدگی خود جلوگیری کنند، بی آنکه از خود بپرسند که اصلاً زندگی برای چیست و چرا اینگونه است؟! برای آنان چیزی بدیهی تر از خود زندگی نیست و اگر جاودانه شوند، از هر چه غم و درد و غصه خالی

می رسد (apriori) می شوند. دیوانه ی صادق هدایت اینچنین نمی اندیشد. او که برایش نیستی و مرگ، بدیهی تر

و

اولیه تر

و بنابراین همه ی لحظه های زندگی را از غصه ی ناآگاه ماندن از راز هستی، غم آلود می یابد، جاودانه شدن تنها اگر: «چرا که اکنون سئوالش این است!» ابدیت درد و رنجش و سرگردانی در پوچی و بی معنایی: «یک معنی دارد

این همه سم هم نتواند مرا به نیستی بفرستد، آیا معنی اش این است که من روئین تن گشته ام و بدین سبب!»؟ رنجم دائمی و غیر قابل علاج

و اینجاست که اشتیاقی ابدی در وجود صادق هدایت ریشه می دواند، ولعی تسکین نشدنی برای درک نیستی و مشاهده ی چهره ی مرگ! بدین معنی که برای فهم هستی، فقط باشناخت مرگ می شود وارد شد و این است راز اما بر خلاف این ادعا که تأثیر. «تنها مرگ است که دروغ نمی گوید:» یکی از نغزترین و زیباترین جمله های بوف کور عاطفی کلی "یادداشتهای یک دیوانه" بر خوانندگان، به پوچی کشاندن آنهاست، این داستان کوتاه از جاودانگی هستی حکایت می کند و از روند بی وقفه ی زندگی می گوید که حتی مرگ را به بازی گرفته است.



اولین اثر صادق هدایت، کتاب مستقل "رباعیات خیام" در سال 1302 است که حاوی دیدگاه و یادداشتهای او درباره ی
در ایران "Epicureanism حکیم عمر خیام" است، شاعر، پزشک و فیلسوف ایرانی که مروج عقاید باستانی اپیکوریان
بود و تبار عقایدش به این شعار برمی گردد که حقیقت زندگی را نه در غم و اندوه که در خوشگذرانی و شاد زیستی
باید جست و غصه، انسان را از معنای زندگی دور می سازد:
خیام اگر زباده مستی، خوش باش با ماهرخی اگر نشستی، خوش باش
چون عاقبت کار جهان نیستی است انگار که نیستی چو هستی، خوش باش
زندگی و مرگ هدایت، خود مصداق این شعر خیام شده است:
گر آمدنم به خود بدی نامدمی و نیز شدن به من بدی کی شدمی
به زان نبدی که اندرین دیر خراب نه آمدمی نه بدمی نه شدمی



صادق هدایت در سال 1306، "فواید گیاهخواری" را به چاپ می رساند و به نظر می رسد که یکی از دغدغه های
مهم وی
بود و دور شدن انسان از اصل و کنه رثوف و مهر طلب خود. در این کتاب او " Alienation از خود بیگانگی انسان
از خصیصه های درنده خویی تحمیلی انسانها گله می کند و سبب شناسی خون آشامی بشر را نه در ذات وی، که در
تغذیه ی انحرافی او از گوشت جانوران جستجو می کند.
هدایت متولد شده در 28 بهمن 1281 در تهران، مهمترین اثرش را در سال 1315 در هند نوشته است، کتابی که رنه
در این کتاب اهمیت هنر به معنی بسیار آبرومند کلمه در نظر من بسیار صریح جلوه: «لانو درباره ی آن گفته است
»می کند
بوف کور را دیگر نمی توانم در یک یا چند عبارت خلاصه، توصیف کنم و همانطور که گفتم برای تحلیل آن امیدوارم که

یک روز کتابی را برای همه هدیه کنم. معه‌ذا بصورت بسیار مختصر بد نیست بگویم که بوف کور، حدیث انسانی است که برای تسکین و شفای رنج‌هایش به هر دری زده است؛ خرافه، داروهای گیاهی و سنتی، جوشانده‌ها، مواد مخدر...، اما هیچکدام از این دواها نتوانسته است رنج‌ها و زخم‌های مزمن وی را اندکی هم علاج کند. تنها چیزی که در این دنیا می‌تواند او را شفا دهد و آرامش سازد، هنر و آن وسیله‌ای که قادر می‌شود از زوال الهه‌ی درمانبخش تنهایی گورستانی راوی جلوگیری کند، نقاشی از چهره‌ی "زن اثیری" است.



صادق هدایت، همچنانکه از "بدون خواست خود به دنیا آمدن" فراری بود، از "بدون اراده مردن" نیز می‌هراسید و این بود که در تنهایی عمیقی که میلیون‌ها انسان را در خود غرق می‌ساخت، خود را به گورستان پیرانش سپرد.

پایان

89/7/17 تهران